

زن ستیزی و نژاد پرستی در طرح "جنگ علیه تروریسم"

دکتر شهرزاد مجاب

بیش از سه سال از حمله تروریستی به نیویورک و واشنگتن میگذرد؛ بیش از دو سال از حمله انتقام جویانه امپریالیسم آمریکا به افغانستان میگذرد، و به سالگرد اشغال نظامی عراق توسط آمریکا و به یاری دولت انگلیس نزدیک میشویم. این جهان گشایی ها و لشکرکشی های نظامی امپریالیستی در دنیا پس از جنگ جهانی دوم و بالاخص پس از پایان گرفتن جنگ سرد در پایان دهه ۱۹۸۰ بی سابقه بوده است. از این روست که میتوانیم ادعا کنیم دو دهه آخر قرن بیستم و چند سال اول قرن بیست و یکم از خونین ترین سالهای تاریخ معاصر بشریت بوده است. فراموش نکنیم که در همین دوران است که جنگهای قومی در منطقه بالکان آغاز شد و امسال نیز دهمین سالگرد جنوساید در رواندا (Rwanda) است. در دو دهه گذشته مطالعات گسترده ای در مورد زنان و جنگ شده است. جدول زیر گوشه ای از نتایج این مطالعات را نشان میدهد. اما این مطالعات بیشتر روی فجایع آشکار جنگی از قبیل تجاوزات جنسی، فقر، ناامنی سیاسی و اجتماعی روی زنان تاکید میکنند. من در مطالعاتم در تاثیر جنگ و تبعید در یادگیری زنان، بیشتر به شناخت نیروهای نامرئی (invisible) از قبیل خشن تر شدن روابط مردسالارانه خانوادگی، به قدرت رسیدن نیروهای محافظه کار سیاسی، مذهبی و تاثیر آن بر زنان و سرکوب بیشتر زنان حتی در سازمانهای سیاسی پرداخته ام. (۱) در این مقاله من به جنبه ی دیگری از مسئله جنگ و زنان میپردازم. بحث من این است که جنگ و عواقب سیاسی آن از جمله طرح امپریالیستی دولت بوش تحت عنوان "جنگ علیه تروریسم" بر شدت زن ستیزی و نژادپرستی حاکم بر جامعه میافزاید. امروزه پس از چند دهه مبارزه زنان و جنبش های حقوق مدنی (civil rights) که دست آوردهای چشم گیری در زمینه ی درک و فهم مسئله نابرابری

زنان و جنگ: نمادی آماری *

- 1- جنگ در 30 کشور جهان ادامه دارد. سپاه صلح سازمان ملل فقط در 15 کشور حضور دارد و فقط در سه کشور سیرالنون، تیمور شرقی و کنگو این سپاه صلح مشاور زنان دارند.
- 2- در جنوساید رواندا، تقریباً به نیم میلیون زن تجاوز جنسی شد.
- 3- در سیرالنون 50 درصد زنان مورد انواع تجاوزهای جنسی قرار گرفتند.
- 4- در بوسنی (Bosnia) براساس آمارهای متفاوت در مدت 5 ماه به بیست تا پنجاه هزار زن تجاوز جنسی شد.
- 5- در سیرالنون از چهار هزار و پانصد کودک ربوده شده شصت درصد دختر بودند.
- 6- در اثر جنگ 40 میلیون آواره جنگی وجود دارد که هشتاد درصد آنها را زنان و کودکان تشکیل میدهند.
- 7- شصت درصد از زنانی که در بوسنیا به بازار فحشا وارد میشوند بین سنین 19 تا 24 ساله هستند.
- 8- از 17 کشوری که در جهان بیش از صد هزار کودک یتیم در نتیجه بیماری ایدز دارند، 13 تایی آن جنگ زده هستند.
- 9- دیده بان حقوق بشر (Human Rights Watch) گزارش از بالا رفتن تعداد تجاوزات جنسی به زنان در بغداد را میدهد. از 27 ماه می تا 20 ژوئن 2003، کمتر از یک ماه، 27 مورد تجاوز جنسی بوده است. **
- 10- دیده بان حقوق بشر گزارش از کشتار، ناپدید شدن، تجاوزهای جنسی، خرید و فروش دختران، پسران و زنان به افغانستان میدهد. این جنایات به دست اشراک سرکار گذاشته شده طالبان و مجاهدین انجام میگردد. ***

Fact Sheet on Women and Armed Conflict (Circulated at the United Nations on October 23, *

(by the NGO Working Group on Women, Peace and Security 2002

Human Right Watch (2003) Climate of Fear: Sexual Violence and Abduction of Women and **

.Girls in Baghdad. Vol. 15, No. 7 (E), July

Human Right Watch (2003) "Killing you Is A Very Thing For Us": Human Rights Abuses in ***

.Southeast Afghanistan. Vol. 15, No. 7 (C), July

حقوق زنان و نژادپرستی داشتند، موجی از حملات دولت، مذهب و نظام سرمایه داری علیه این دست آوردها به راه افتاده است. هدف من در این مقاله این است که فرمهای نوین زن ستیزی و نژادپرستی که به دنبال حمله تروریستی 11 سپتامبر 2001 پیدا شده

است را نشان دهم. این اشکال حاکی از پیدا شدن مرحله جدیدی از گسترده تر شدن و عمیق تر شدن زن ستیزی و نژادپرستی نظام مردسالار جهانی است که نیازی فراوان به دقت در تحلیل و مقابله سیاسی با آن دارد.

نژادپرستی و قدرت دولتی

دولتهای مدرن مانند کانادا، بریتانیا و آمریکا را دولتهای مدنی (civic nation) میدانند که حقوق شهروندی را بر اساس نظامی دمکراتیک و عدالت خواهانه رعایت میکنند. این دولتهای مدنی ادعا میکنند که شهروندان مستقل از تعلقات نژادی، قومی، زبانی، مذهبی، طبقاتی و جنسی در مقابل قانون برابرند. با اینکه در این ادعا نشانه هایی از حقیقت را میتوان دید، اما امروز میدانیم که "دولت مدنی" هم دولتی نژادپرست و زن ستیز است. تحقیقات گوناگون سالهای اخیر، تاریخچه دولت سازی مدرن را با اعمال خشونت نژادی، جنسی و جنوساید عجیب میبیند. به عبارت دیگر این خشونت ها بر اساس برتری نژادی، مذهبی، فرهنگی، زبانی و جنسی یک قوم علیه قوم دیگر صورت گرفته است. (2) نژادپرستی در پروسه شکل گیری بعضی دولتهای مدرن در اروپا به شکل فاشیسم (اسپانیا سالهای 1930 و ایتالیا سالهای 1930) و نازیسم در آلمان (1933) ظهور کرد.

در دوران بحرانهای اجتماعی و جنگ، نژادپرستی و زن ستیزی شکلهای جدیدی به خود میگیرد. امروزه در دنیای غرب، از جمله کانادا، ضد عرب بودن و ضدیت با اسلام یادآور ضدیت با یهودیان و نژاد سامی سالهای 1930 است که منتهی به جنوساید یهودیان (Holocaust) در آن سالها شد. همانند نژادپرستی سالهای 1930، نژادپرستی امروز گروههای زیادی را از قبیل فعالین سیاسی چپ و رادیکال، مبارزین ضدجهانی شدن سرمایه داری (گلوبالیزاسیون)، روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان معترض و مهاجران و پناهندگان دربرمیگیرد. بنابر این نژادپرستی را باید به عنوان زنگ خطری بدانیم و به خاطر بیاوریم زمانی را که پس از جنگ جهانی دوم مردم جهان گفتند "دیگر تکرار نخواهد شد!" یعنی اجازه نخواهیم داد این جنایت ها علیه بشریت تکرار بشود. با وجود این چیزی نگذشت که شاهد جنوساید در اندونزی، کامبوج، کرهستان، رواتدا، بوسنیا و سایر نقاط دنیا شدیم.

مطالعات جنوساید نشان میدهند که این جنایت یک شبه و ناگهانی آغاز نمیشود. نشانه های اولیه آن را در تاریخ تضادهای قومی و استعماری و روابط نابرابر نژادی در جوامع کنونی میتوان دید. این نشانه ها را "علائم خطر اولیه" (Early Warning Signs) مینامند. (3) در دائرة المعارف جنوساید (Encyclopedia of Genocide) ده پروسه اصلی "علائم خطر اولیه" چنین آمده است:

1- ارزش قائل نشدن برای زندگی انسان.

2- عدم توجه به کیفیت تجربه ی زندگی انسانها.

3- پر بها دادن به قدرت در حالی که اهداف قدرت فقط کنترل و سلطه باشد.

4- وجود دستگاه هایی برای گسترش تهدید.

5- گرایش به استفاده از زور برای دفاع شخصی و حل اختلاف.

6- اعمال خشونت و خرابکاری.

7- غیر انسانی جلوه دادن گروهی که میتواند هدف حمله قرار گیرد.

8- خطرناک جلوه دادن یک گروه.

9- در دسترس بودن گروهی به عنوان قربانی.

10- قربانی جلوه دادن گروهی به وسیله رهبران، افراد و موسسات.

بروز این نشانه ها یا بخشی از آنها را باید به مثابه اعلام خطر تلقی کرد. به این معنی که شرایط جنوساید موجود است و باید تلاش کرد که از وقوع آن جلوگیری بشود. باید علائم خطر را جدي گرفت و به اقدامات عاجل و درازمدت دست زد. از این رو بگذارید این مسئله را در شرایط پس از 11 سپتامبر بررسی کنیم.

دولت بوش پس از 11 سپتامبر 2001 گروه القاعده و بنیادگرایان اسلامی را دشمن آمریکا معرفی کرد. بسیاری از این بنیادگرایان همدرستان سابق آمریکا هستند و به وسیله ی آمریکا تربیت شده اند، به آنها کمک مالی شده است و از نظر نظامی مسلح شده اند. علاوه بر آمریکا، عربستان سعودی، بریتانیا، پاکستان و دولتهای منطقه خلیج فارس از هیچ کمکی به مجاهدین، القاعده و نیروهای طالبان در جنگ آنها علیه یکدیگر و علیه اشغالگران روسی دریغ نورزیده اند. این متحدین آمریکا به مدت بیست سال ترور و وحشت را برای مردم افغانستان به ارمغان آوردند. تا زمانی که مجاهدین علیه اشغالگران روس میجنگیدند یار آمریکا بودند، به محض اینکه برخی از آنها با آمریکا در افتادند، امپریالیسم آمریکا تصمیم به انتقام جویی گرفت. در حالی که آماج اصلی تروریسم بنیادگرایان اسلامی، مردم افغانستان، عراق، فلسطین و ایران و سایر نقاط خاورمیانه بوده اند، مهاجران و پناهندگان خاورمیانه ای حتی آنان که شهروندان کشورهای غربی هستند مورد تهاجم پلیسی، تبلیغات نژادپرستانه و نفرت آمیز و سرکوب دولتهای غربی قرار گرفته اند.

به دنبال پیاده کردن دو لایحه قانونی "قانون ضد تروریسم" (Anti-Terrorism Act) در کانادا و "قانون میهن پرست" (The Patriot Act) در آمریکا، طبقه بندی نژادی و مذهبی به طور روزافزونی در آمریکای شمالی اعمال شده است. سخت گیریها در مورد ورود و خروج به آمریکا گسترش یافته است. بین کانادا و آمریکا در سال 2002 قراردادی به امضا رسید به عنوان "اعلامیه هوشیاری مرزی" (The Smart Border Declaration) که امکانات مجهزتر کردن تکنولوژی سریع عبور اشخاص و ترافیک تجاری را از مرز دو کشور به وجود آورد. این تکنولوژی NEXUS نام دارد. برنامه دیگری به نام (Fast and Secure Free

FAST) Trade نیز برنامه مشابهی است برای ترافیک تجاری کم خطر. علاوه بر اینها دولت آمریکا برنامه CAPPS2 یعنی (Computerized Assisted Passenger Prescreening Program) را پیاده کرده که تمام مسافری پروازهای داخلی آمریکا را موظف میکند نام کامل، آدرس، شماره تلفن، تاریخ تولد و جزئیات برنامه سفر خود را به شرکت هواپیمایی بدهند و آنها این اطلاعات را در اختیار مسئولین آمریکایی قرار دهند. این اطلاعات با اطلاعاتی که دولت آمریکا از لیست مشکوکین تروریست و جانیان دارد تطبیق داده میشود و بر این اساس مسافری درجه بندی رنگی میشوند: رنگ سبز (اجازه پرواز دارد)، رنگ زرد (باید بررسی بیشتر بشود) و رنگ قرمز (اجازه پرواز ندارد).

جنایتهای برخاسته از نفرت (hate) رو به افزایش است. مسلمانان، عربها و کسانی که نام، مشخصات، ظاهر و قیافه ای خاورمیانه ای داشته باشند، آماج حملات نژادپرستانه و تبعیضاتی میشوند که مورد تایید دولت است و قانونی میباشد. اتحادیه آمریکایی آزادیهای مدنی (The American Civil Liberties Union) و همپای کاندایی آن یعنی سازمان آزادیهای مدنی (The Canadian Civil Liberties Association) و بسیاری از سازمانهای دیگر از جمله سازمان کاندایی استادان دانشگاه (The Canadian Association of University Teachers - CAUT) به این سیاستها اعتراض کرده اند. CAUT در سایت خود دیده بان جنگ علیه تروریسم درست کرده است. (4) براساس آماری، تعداد گزارشات حملات ضداسلامی از 28 مورد در سال 2000 به 481 مورد در سال 2001 افزایش یافت. براساس گزارش FBI تعداد جنایات ناشی از نفرت در سال 2001 بیست درصد افزایش داشته است. موارد گزارشات تبعیض نژادی تقریباً 50 درصد، تبعیض قومی و ملی 27 درصد و تبعیض مذهبی 19 درصد در سال 2001 افزایش یافت. (5)

سیاستهای رسمی دولت آمریکا و کانادا و عملکردهای تعدادی از گروههای غیردولتی را میتوان به عنوان "علائم خطر اولیه" به حساب آورد. به منظور روشن تر شدن بحث، بگذارید نمونه دیگری را بیاورم. در تاریخ اول سپتامبر 2001، یعنی درست ده روز قبل از 11 سپتامبر، دولت آمریکا تمبری پستی به نام "عید مبارک" صادر کرد.

به تصویر تمبر رجوع شود

توضیح این تمبر در سایت وزارت امور خارجه آمریکا چنین آمده است:

"عید مبارک" یا "تعطیلات مذهبی بر شما مبارک باد"، پیام این تمبر روزهای جشن مسلمانان را که عید نامیده میشود محترم میشمارد. اداره خدمات پستی آمریکا این تمبر را در روز اول سپتامبر 2001 در گردهمایی سالانه انجمن اسلامی آمریکایی شمالی صادر کرد. این تمبر مجدداً در تاریخ 10 اکتبر 2002 صادر شد.

گروههای مسلمان در آمریکا از صدور این تمبر ابراز خشنودی زیادی کردند، اما گروههای نژادپرست به شدت به اداره خدمات پستی آمریکا به علت اعتبار دادن به اسلام حمله کردند؛ گروهی نیز اقدام به تحریم این تمبر کردند. متن این تحریم که به طور گسترده ای به وسیله گروههای متعدد پخش شد، بدین قرار است. (6)

متن تحریم تمبر "عید":

متن تحریم برای اولین بار در ساعت 3:32 روز بیستم فوریه سال 2003 روی سایت "تحریم" رفت. در این متن آمده است.

هرگاه تمبری از اداره پست میخرید، این تمبر اداره پست آمریکا را تحریم کنید.

بیاد بیاورید که مسلمانان پرواز شماره Pan Am 103 را منفجر کردند.

بیاد بیاورید که مسلمانان در سال 1993 مرکز تجارت جهانی (World Trade Center) را منفجر کردند.

بیاد بیاورید که مسلمانان مرکز نیروی دریایی آمریکا در لبنان را منفجر کردند.

بیاد بیاورید که مسلمانان مرکز نیروی نظامی آمریکا در عربستان سعودی را منفجر کردند.

بیاد بیاورید که مسلمانان سفارتخانه های آمریکا را در آفریقا منفجر کردند.

بیاد بیاورید که مسلمانان کشتی US Cole را منفجر کردند.

بیاد بیاورید که مسلمانان در تاریخ 11 سپتامبر 2001 به مرکز تجارت جهانی حمله کردند.

بیاد بیاورید که مسلمانان در تاریخ 11 سپتامبر 2001 به پنتاگون حمله کردند.

بیاد بیاورید جان آمریکایی هایی که در راه حملات وحشیانه مسلمانان از دست رفته است.

در حالی که اداره خدمات پستی آمریکا با تمبر یادبود طراز اولی مسلمانان را به یاد میآورد و به آنها احترام میگذارد.

از شما میخواهم که به یاد بیاورید و قویا پافشاری کنید و با صدایی آشکار هرگاه تمبری از اداره پست میخرید، این تمبر را تحریم کنید.

استفاده از این تمبر سیلی است به چهره تمام آمریکایی هایی که جانشان به دست کسانی که این تمبر به افتخار آنها صادر شده

است، گرفته شده است.

از شما شدیداً تقاضا دارم این تحریم را به هر وطن پرست آمریکایی که میشناسید، چه از طریق email چه از راه دیگری برسانید.

این تبلیغات نفرت در شرایطی صورت میگیرد که دولت آمریکا برنامه طبقه بندی نژادی خود را آغاز کرده است. در این دوران، همانطور که در بالا گفتیم، مطبوعات مدام گزارش از رفتار، گفتار و حملات نژادپرستانه علیه مسلمانان و عربها میدهند. در این شرایط است که کانادایی های - خاورمیانه ای تبار با مشکلات گوناگونی برای عبور از مرز کانادا - آمریکا روبرو هستند. دولتهای بورژوا - دمکراتیک غربی در دوران بحرانهای اجتماعی و سیاسی به احساسات نژادپرستانه، ملی و قومی شهروندان برای جلب پشتیبانی از سیاست خود متوسل میشوند. رشد مک کارتیسم (McCarthyism) در آمریکا در اوایل سالهای 1950 سیاست سرکوب نهضتهای فکری - اجتماعی، مخصوصاً سوسیالیسم و کمونیسم بود. در واقع در این سالها، در خود آمریکا بحران سیاسی و اقتصادی وجود نداشت. در شرایط بحرانهای اجتماعی، آزادی عقیده، حق مخالفت با دولت، و سایر حقوق مدنی زیر پا گذاشته میشود. مطبوعات، دانشگاهها، موسسات مذهبی، مدارس و غیره، ناگهان همگی به یک زبان واحد صحبت میکنند و جایی و فضایی برای مخالفت باز نمیگذارند. به عنوان مثال، وقتی فمینیست کانادایی بسیار شناخته شده دکتر سونیرا توبانی (Sunera Thobani) در سخنرانی خود در کنفرانسی سیاست خارجی آمریکا را به نقد کشید و تاریخ آمریکا را تاریخی خونین نامید و هشدار داد که امروز باید به پیچیدگیهای جهانی ساختارهای قدرت بپردازیم، (7) بلافاصله مطبوعات و سیاستمداران به سیخش کشیدند، به عنوان یک زن غیرسفید، کانادایی بودن او را زیر سؤال بردند، در مطبوعات با صدایی رسا اعلام کردند که به "سرزمین" خود برگردد و خلاصه کلیه حقوق فردی و ی را به عنوان یک شهروند کانادایی زیر سؤال بردند. در تمام این عکس العمل های دولتی، گروهی و فردی تمام نشانه های اولیه خطر در مورد رشد نژادپرستی - زن ستیزانه را میبینیم. مثال دیگری میآورم:

آندره دورکین (Andrea Dworkin) زن مشهور و فمینیست شناخته شده آمریکا در مقاله ی کوتاه و جنجال برانگیزی تحت عنوان "زنانی که با بمب خودکشی میکنند" به مسئله این زنان در خاورمیانه میپردازد. (8) این خودکشی ها بدون شک مسئله ای قابل بحث و تعمق است. اما دورکین مینویسد: "زنانی که با بمب خودکشی میکنند دلایل خوبی برای این کار دارند و هر کس بداند بر سر زنان در خاورمیانه چه میآید از این وضع تعجب نخواهد کرد." دورکین توضیح میدهد که چرا نباید تعجب کنیم: در میان تروریستها، زنان جوانی هستند، زنانی که اغلب به آنها تجاوز جنسی شده است، در مواردی حتی به وسیله مردان فامیل خود. به جای اینکه مرگی بی نام و نشان (گمنام) را بپذیرند، این زنان خود را در مواد منفجره میپیچند و دست به خودکشی باشکوهی میزنند، مرگی که میتواند آنها را به مقام والای شهادت برساند. . .

دورکین باز هم این مقاله را در جوی سیاسی منتشر میکند که ضدیت با اسلام و مردم خاورمیانه و بخصوص فلسطینی ها در غرب بالا گرفته است. مردان خاورمیانه را همه تجاوزگر جنسی میداند و زنان خاورمیانه را همه قربانی این تجاوز. مسئله اشغال نظامی فلسطین توسط نیروهای صهیونیست را نادیده میگیرد و مبارزه ی زنان فلسطینی را به مبارزات تروریستی گروهی محدود تقلیل میدهد و از آن مضحکه ای میسازد که گویا رهائی از شرم تجاوز جنسی آنها بوسیله ی پدر، برادر و سایر مردان فامیل تنها انگیزه ی مقاومت زنان فلسطینی است. این اهانت زن ستیزانه و نژادپرستانه دورکین را باید به عنوان نشانه ای از خطر اولیه ای بگیریم که آماج حمله فوری آن شهروندان زن و مرد خاورمیانه ای - تبار در غرب خواهند بود.

نکته قابل تعمق در این رابطه اینست که به دنبال وقایع 11 سپتامبر 2001 مطرح کردن رابطه بین زنان و جنگ در خاورمیانه برای دستگاه تبلیغاتی آمریکایی پیچیده تر شد. دولت بوش از وضع اسفناک زنان در افغانستان استفاده کرد تا حمله خود را بر این مملکت جنگ زده ویران توجیه کند. دستگاههای خبررسانی، تلویزیونی، رادیو و مطبوعات به طور وسیعی مسئله زنان، اسلام و جنگ را در کشورهای خاورمیانه به بحث گذاشتند. کنفرانس های متعددی در دانشگاهها برگزار شد. محققین زنان خاورمیانه به مدارس، سازمانهای دولتی و غیردولتی و مطبوعات کشانده شدند که وضع زنان را توضیح بدهند. این توضیحات در مجموع به دو شکل متضاد ارائه شد: اول زنان مسلمان قربانیان وحشی ترین مردسالاری هستند، از این رو این قربانیان (زنان) از ما هستند. دوم اینکه این قربانیان دو دسته هستند یکی زنان افغانستانی هستند (قربانیانی که مثل ما هستند) دوم مبارز فلسطینی و یا زنان افغانی وابسته به "سازمان انقلابی زنان افغان" (RAWA) و سایر زنان مصری، ترکیه ای، ایرانی و غیره هستند که با سیاستهای امپریالیستی آمریکا مخالفت میورزند، این دسته (از ما نیستند). این طرز فکر در مورد طبقه بندی "زنان دوست ما" و "زنان دشمن ما" را نیز به شکل دیگری در مورد زنان عراق میبینیم. تصویر زنان کرد مسلح که پا به پای نیروهای مرد پیشمرگه در خدمت اهداف آمریکا در عراق میجنگند صفحات اولیه روزنامه را میپوشاند و روی صفحات تلویزیون مدام به نمایش گذاشته میشود. به تصویر زیر نگاه کنید:

تصویر زنان کرد

در ساختار زن ستیزانه و نظامی دولت آمریکا زنان فلسطینی که علیه منافع آمریکا و صهیونیسم مبارزه میکنند "زنان دشمن هستند"

و قربانیان مردسالاری خاورمیانه ای (آنطور که دورکین در بالا میگوید). اما زنان کرد که در خدمت منافع آمریکا در عراق به نیروهای پیشمرگه می پیوندند "زنان دوست" هستند.

بحث من این نیست که چرا، به طور مثال، دولت بوش از زنان فلسطینی وابسته به نیروی حماس که دست به عملیات انتحاری میزنند، دفاع نمیکند. بحث من استفاده تبلیغاتی غرب از سرکوب سیاسی و جنسی زنان است هم در خاورمیانه به منظور پیشبرد اهداف مردسالارانه - سرمایه دارانه خود و هم در میان شهروندان زن خود که از تبار خاورمیانه ای هستند. دورکین به جای آنکه به ریشه یابی فمینیستی معضل زن فلسطینی بپردازد، به جای آنکه مشکلات زن فلسطینی و اسرائیلی را در چهارچوب سیاستهای نظامی گرایانه و اشغال گرایانه دولت اسرائیل ببیند، به تئوریزه کردن دیدگاه زن ستیزانه - صهیونیستی میپردازد. زنان باید مانورهای سیاسی - اجتماعی دولت های مردسالار سرمایه داری را با هوشیاری ببینند و با آنها مقابله کنند. دو نمونه دیگر این مانورها را میتوانیم در ممنوع کردن استفاده از حجاب در مدارس و اماکن دولتی در فرانسه ببینیم و دیگری را در مطرح شدن استفاده از قوانین مذهبی شیعه برای حل مسائل خانوادگی و مالی بین مسلمانان کانادا جستجو کنیم.

ممنوع کردن حجاب در فرانسه

جو ضد اسلامی و وحشت از مسلمانان بعد از 11 سپتامبر 2001 در اروپا نیز گسترش یافته است. کشور فرانسه بیش از 5 میلیون شهروند مسلمان دارد. اکثر این مسلمانان فرانسوی از کشورهای تحت سلطه استعمار کشور فرانسه مانند الجزایر، مراکش و تونس می آیند. شهروندان مسلمان خاورمیانه تبار فرانسوی همیشه آماج حمله نژادپرستان فرانسوی بوده اند. در چند سال اخیر تحت لوای مبارزه علیه تروریسم فشار بر مسلمانان فرانسوی افزایش یافته است. در ژانویه 2004 دولت ژاک شیراک تصمیم گرفت قاطعیت سیاسی خود را در مبارزه علیه تروریسم با گذراندن قانون منع هرگونه نشان مذهبی در مدارس به مرحله اجرا درآورد. این قانون، پوشیدن حجاب اسلامی، کلاه یهودیان و صلیب مسیحیان را در مدارس و اماکن دولتی ممنوع کرده است. دولت فرانسه از منطق اعتقاد سیاسی و قانونی به سکولاریسم یا لائیسیتیه منشور در قانون اساسی جمهوری فرانسه استفاده میکند تا سبیل های مذهبی را از مدارس برچیند.

اشکال این قانون در چیست؟

من چند مشکل اساسی در این قانون میبینم: اول - بار دیگر بدن زن مسلمان عرصه تاخت و تاز سیاست های مردسالارانه شده است. در این تاخت و تاز نیروهای مردسالار با هم به رقابت پرداخته اند. دولت مردسالار فرانسه تحت لوای سکولاریسم میخواهد بالاجبار حجاب را از سر زنان بردارد و خود را قیم عدالتخواه زنان مسلمان نشان دهد. در دو دهه گذشته زنان پناهنده، ستم دیده و زخم خورده از ایران، الجزایر، فلسطین، مراکش، سومالی، اریتره، و سودان و سایر نقاط خاورمیانه و شمال آفریقا از دولت فرانسه تقاضای حمایت بیشتر در مقابل مردسالاری حاکم در جوامع مهاجری خود داشتند. دولت فرانسه تحت لوای احترام به فرهنگ مهاجران برای حل مشکلات آنها بر تعداد مساجد افزود، بودجه های کلان به سازمانهای اسلامی داد تا دکان های تبلیغاتی خود را در مناطق فقیرنشین و ایزوله شده مهاجران برپا کنند.

همین دکانها به دستگاه های سرکوب زنان و سازمان های استخدامی تروریست های آینده تبدیل شدند.

مردسالاری - فئودالی - مذهبی جوامع مهاجر نیز بدن زن را به سمبلی از بقایای فرهنگ و سنت خود تبدیل کرده است. سمبلی که باید دست نخورده و بدون آغستگی به فساد فرهنگ غربی کشور میزبان باقی بماند. این مردسالاری میخواهد بدن زن را در حجاب بپوشاند و از چشم نامحرمان غربی و خودی دور نگهدارد. این دو نظام مردسالاری به هر حال در نقطه ای به توافق میرسند، آن هم به سلطه کشیدن بدن زن است. به طوری که در کمتر از یک ماه پس از به اجرا درآوردن این قانون، حمله، تجاوز و ضرب و شتم علیه زنان مسلمان بی حجاب به وسیله مردان مسلمان در فرانسه بیشتر شده است. در چند مورد تجاوزهای دسته جمعی به زنان مسلمان بی حجاب شده است. به گفته نوال السعداوی (Nawal El-Saadawi) فمینیست شناخته شده مصری، به دنبال اعلام منع حجاب به وسیله دولت فرانسه مردان مصری به خیابانها ریختند، شخصیت های مذهبی، شیوخ، متفکرین و متحققین اسلامی، سران احزاب و نهضت های اسلامی مانند «اخوان المسلمین» و «جهاد»، نمایندگان مجلس و روزنامه نگاران دست به بحث های مفصلی در این زمینه زدند. گویی فاجعه ای وحشتناکی اتفاق افتاده است و آنها وظیفه دارند که جلوی آن را بگیرند؟

دوم: قانون منع حجاب در فرانسه نژادپرستی نهفته و پنهان در سیاست های دولت فرانسه و افکار عمومی مردم فرانسه را عریان کرده است. در اروپا، همانند آمریکا و کانادا، وحشت از اسلام و مسلمانان بالا گرفته است. دیدگاه های شرق شناسانه (Orientalism) که زمانی در خدمت پیشبرد اهداف سیاسی، فرهنگی، نظامی و هنری دولت های استعماری به کار گرفته میشد، امروز در نتیجه همان تجربه استعمار و وجود بیش از 5 میلیون مسلمان در فرانسه، تبدیل به برنامه ای منظم و پیگیر به منظور پیاده کردن فرم های جدید نژادپرستی و زن ستیزی شده است.

دولت فرانسه برای این که جبران مخالفت مختصری که از طرح دولت بوش برای اشغال نظامی عراق کرده باشد، رهبریت پیاده کردن طرح «جنگ علیه تروریسم» بوش را در فرانسه به دست گرفته است و قانون منع پوشیدن هر نشان مذهبی را به عنوان برنامه ای علیه رشد و گسترش بنیادگرایی مذهبی جلوه داده است. به موازات فرانسه، دولت هلند نیز دست به اقدام بیرون راندن بیش از 26 هزار پناهجویی که سالها در هلند زندگی کرده اند، اما کماکان موقعیت قانونی نامشخصی دارند، زده است. این برنامه

«پاکسازی» نژادی که چندین سال است در دستور کار دولت هلند بوده است، امروز تحت پوشش «جنگ علیه تروریسم» دستشان بازتر است و این دولت های اروپایی برنامه های نژادپرستانه خود را با جرأت بیشتری پیاده میکنند. سوم: قانون منع حجاب بار دیگر از زن مسلمان، زنی عقب مانده، تحت ستم و بدون هرگونه تاریخ مبارزاتی علیه ستم مردسالارانه - مذهبی - فئودالی - سرمایه داری ساخته است. زن شرقی - خاورمیانه ای را همگی «مسلمان» میداند، همگی را بیسواد و درمانده تلقی میکند. اینها جز ظهور آشکار افکار شرق شناسانه به شکل عربان نژادپرستانه و زن ستیزانه چیز دیگری نیست. در دو دهه گذشته، بخصوص با به قدرت رسیدن رژیم مردسالار - اسلامی در ایران، «زن مسلمان» در مطبوعات، تحقیقات، مجامع بین المللی (مانند چهارمین کنفرانس بین المللی زنان سازمان ملل در چین، 1994) و غیره بسیار مطرح شده است. فعالین جنبش زنان تحت تاثیر بحث های تئوریک نسبت فرهنگ که سرکوب زنان را تحت لوای «احترام به تفاوت» نادیده میگیرد، پرده پوشی میکنند، از به نقد کشیدن جدی این دیدگاه های نسبیست گرایانه پر هیز میکنند. جای نقد همه جانبه و جدی را، برنامه های تبلیغاتی - آموزشی پرداختن به اسلام به عنوان مذهبی صلح جو، رابطه اسلام و مسیحیت و خدمت این دو مذهب به پیشبرد تمدن بشریت، دعوت از امام های مساجد به مدارس شهر برای آشنایی معلمان و شاگردان به اصول اسلام و بحث های تبلیغاتی «گفتگوی تمدن ها» پر کرده است.

پاسخ فمینیست ها باید موضعی ضد نژادپرستانه و ضد سرمایه داری داشته باشد. این موضع چند نکته را باید روشن کند: اول این که بنیادگرایی اسلامی با سرمایه داری در تضاد نیست. اینها دو روی یک سکه هستند که بیشترین توافق و وحدت عمل و تئوری را در مورد سرکوب زنان نشان میدهند. دوم این که جنبش زنان خاورمیانه بیش از یک قرن عمر دارد. این جنبش عمدتاً خصلتی غیرمذهبی داشته است. از آغاز سالهای 1980، یعنی قدرت سیاسی گرفتن مذهبیون در ایران، روی کار آمدن رژیم نظامی - آمریکایی در ترکیه، سرکوب ملیون و چپ در مصر و درست کردن پایگاه آمریکایی - سادات در این مملکت، جنگ در افغانستان، جنگ های داخلی لبنان، سرکوب فلسطینی ها و سایر تحولات جهانی، با سرکوب مبارزات زنان دمکرات، سکولار و ملی گرا در خاورمیانه روبرو هستیم. (10) از این روست که از سالهای 1980 تاکنون شاهد افزایش زندانیان سیاسی در تمام زندانهای این رژیم های سرکوبگر هستیم. باید سؤال کرد: چرا در رژیم های اسلامی مانند ایران و نیمه اسلامی ترکیه، مصر و پاکستان باید زندانها پر از زندانیان سیاسی زن باشد؟ اگر زنان خاورمیانه ای منفعل و قربانی هستند، چرا این کشورها بیشترین زندانیان سیاسی زن را دارند؟

سوم اینکه، حقوق شهروند خاورمیانه ای تبار باید به طور یکسان و در چهارچوب قوانین حاکم در کانادا یا فرانسه تامین شود. بحث مسئله زنان و حجاب و زنان و قوانین مربوط به خانواده (که در زیر به آن میپردازیم) در کانادا و فرانسه بحثی قانونی است و در چهارچوب قوانین مدنی و شهروندی این دو دولت باید صورت گیرد و نباید تابع قوانین زن ستیز مذهبی غالب در ممالک اسلامی باشد. مخدوش کردن حوزه قانونی این بحث ها و بعدی فرا - مرزی به آن دادن نقد را به انحراف میکشاند. بگذارید این نکته را که بسیار مهم میدانم در زمینه بحث های روز در مورد استفاده از دادگاه های اسلامی برای حل مسائل حقوقی و خانوادگی در کانادا بیشتر باز کنم.

دادگاه های اسلامی در کانادا

در گردهمایی در سالن سازمان بین المللی مسلمانان (The International Muslim Organization Hall) در اتوبیکو (Etobicoke) انتاریو در تاریخ 21 اکتبر 2003 شرکت کنندگان شورائی 30 نفری انتخاب کردند تا اقدام به برپایی دارالقضای اسلامی (Darul-Qada) یا دادگاه های اسلامی بکنند. این دادگاه ها را انستیتو اسلامی عدالت مدنی کانادا نام گذاشتند (Islamic Institute of Civil Justice) انستیتو اسلامی عدالت مدنی کانادا میخواهد که با استفاده از قانون احوال شخصی اسلامی (Muslim Personal Law) اختلافات خانوادگی و حقوقی - مالی را در ایالت انتاریو برای مسلمانان میانجیگری کند. این انستیتو در نهایت میخواهد این برنامه را به سراسر کانادا برای مسلمانان گسترش دهد. از نظر قانونی مشکل اصلی در اینجا است که چون احکام قانونی میانجیگری باید در دادگاه مدنی به رسمیت شناخته شود، بنابر این دادگاه های مدنی و لائیک کانادایی مجبور میشوند که قوانین اسلامی را به رسمیت بشناسند. این قوانین را قانون احوال شخصی مینامند چون شامل قوانین طلاق، ازدواج، روابط خانوادگی، وراثت و حضانت میشود.

شورای کانادایی زنان مسلمان (The Canadian Council Of Muslim Women) که حدود 900 عضو دارد به این نظام مذهبی - قانونی اعتراض کرده است و عالییه هاگبن (Alia Hagben) رئیس این شورا گفته است: «نمایندگی زنان را کی میکند؟» «ما شدیداً نگران هستیم، سئوالهای زیادی برای ما مطرح هست و نمیدانیم چرا به سیستم دیگری نیاز داریم.» وی اضافه میکند که «قوانین اسلامی همگون و ساده نیستند و یا حتی به شکلی یکدست در همه جا پیاده نمیشوند، بنابراین چگونه این قوانین میتوانند در کانادا پیاده شوند و چه نیازی به آنها هست در حالی که قوانین سرزمین کانادا سعی میکنند عادلانه و برابر باشند.» (The Toronto Star، 12 دسامبر 2003). قبل از ادامه بیشتر این بحث آوردن چند نکته اصلی تاریخی را در اینجا ضروری مبینم. از مهمترین جانبداران این اقدام وکیل سیدممتاز علی است. وی در سال 1962 اولین وکیلی بود که در کانادا سوگند وکالت خود را به قرآن خورد. وکیل سیدممتاز علی رئیس انجمن کانادایی مسلمانان میباشد (The Canadian Society Of Muslims) و در

سال 1994 برنامه استفاده از قوانین شرع اسلامی را به گروهی (Task Force) که قوانین مدنی دولت انتاریو را تجدید نظر میکرد پیشنهاد کرد. (11) این پیشنهادات تا سال 1997 که استان انتاریو اولین استانی شد که درخواست میانجیگری در اختلافات مدنی را کرد، مسکوت ماند. دو سال بعد، یعنی در سال 1999، قوانین خانواده هم به این میانجیگری اضافه شد (مراجعه کنید به Arbitration Act, and the Family Laws Act of the Province of Ontario) این تحولات قانونی در انتاریو که پاسخی به مشکلات دادگاه های استان از نظر شلوغی، گرانی، پیچیدگی، طولانی بودن زمان رسیدگی به پرونده ها بود، امکان مطرح شدن دوباره استفاده از دادگاه های اسلامی را برای مسلمانان باز کرد. طبق قوانین Arbitration Act، دادگاه های انتاریو موظفند که تصمیم میانجیگر را به رسمیت بشناسند به شرطی که هر دو طرف با رضایت کامل و داوطلبانه این مرحله را شروع کرده باشند و اگر نتیجه میانجیگری مغایرتی با قوانین کانادا نداشته باشد.

پس از این مقدمه، سؤالی را که باید مطرح کنیم اینست که چرا به این قانون مذهبی احتیاج داریم؟ چرا و چگونه باید علیه این قانون مبارزه کرد؟ در بحث هایی که علیه این قانون میشود دو گرایش را میتوان دید. یکی گرایش کنگره مسلمانان کانادا (The Muslim Canadian Congress) و شورای کانادایی زنان مسلمان (The Canadian Council Of Muslim Women) هست که بیشتر ترس از حمله به مسلمانان و گسترش وحشت از اسلام (Islamophobia) در چهارچوب طرح «جنگ علیه تروریسم» دارند، تا دل نگران ظلم و ستم مذهبی علیه زنان باشند. دیگری، حزب کمونیست کارگری ایران است که اعلام خطر میکند که سنگسار و چند همسری (زنی) در کانادا قانونی میشود. این دو گروه هر دو به کج راه میروند. برخوردی فمینیستی، ضد نژادپرستانه و ضد نظام سرمایه داری جنگ طلب پدیده دادگاه های اسلامی را در کانادا این گونه توضیح میدهد:

– در ممالک تحت سلطه قوانین اسلامی مبارزه سر سختی علیه قوانین شرعی وجود دارد و زنان پرچم دار این مبارزه هستند. در همین چند روز گذشته تعدیل های مختصری در قوانین خانوادگی مراکش به عنوان دست آورد مهمی برای زنان مراکشی محسوب شده است. وظیفه ما دلخوش بودن به این تعدیل های زن ستیزانه نیست، اما باید آنها را در نظر داشته باشیم. وظیفه ما خواست بی چون و چرای جدایی دین و دولت در غرب و شرق هست.

– وجود پدیده ای به نام قوانین شرعی یکی از دلایل مهاجرت زنان میباشد. ناعادلانه ترین بخش این قوانین، یعنی قوانین احوال شخصی، زندگی کل زن از ازدواج، طلاق، وراثت، حضانت گرفته تا حق سفر، کار و تحصیل را در بر میگیرد. بنابر این ما باید با اسارت و زندانی شدن دوباره زنان در چهارچوب این قوانین مقابله کنیم و در کانادا هم خواهان اجرای یکسان قوانین مدنی جدا از مذهب، ملیت، فرهنگ و قومیت باشیم.

– زنان باید رو در روی عناصر فرهنگی عقب مانده هر فرهنگی بایستند. هیچ فرهنگ زن ستیز و نژادپرستی تقدس ندارد. بنابر این نباید در دام بحث های بی نهایت لیبرالی و پوچ «ضد فرهنگی» (Multiculturalism) بیافتیم که یکی از هدفهای اعطای خودمختاری مذهبی به گروه های مهاجر است. در اینجا مفهوم خودمختاری مذهبی (religious autonomy) از حق فرد به اعتقاد مذهبی خاص تبدیل به حق گروهی (بخوانید مردان مسلمان) برای اعمال خشونت فرهنگی – مذهبی علیه زنان تبدیل شده است. این بحث ها در نهایت تطهیر یک فرهنگ غالب است. بخش مهمی از فرهنگ کانادا را امروز فرهنگی مردسالار، نژادپرست و زن ستیز تشکیل میدهد. ما باید خواهان اجرای عدالت جویانه و برابرطلبانه سیاست های تنوع فرهنگی باشیم. یعنی حداقل خواهان زدودن تبعیض فرهنگی، نژادی، اقتصادی، آموزشی، بهداشتی، جنسی، سیاسی و حقوق فردی بر اساس قوانین مدنی کانادا باشیم. این حق ما به عنوان شهروند کانادایی است.

– زنان به خوبی میدانند که خانواده، روابط سنتی و فرهنگی و جامعه مهاجر (Community) مراکز و عناصر سرکوب، کنترل و تادیب زن است. بنابر این سپردن حل مسائل خانوادگی به عناصر و مراکزی که خود روابط مردسالارانه را تولید و باز تولید میکند به نظر منطقی نمیرسد و حتی میتواند مشکلات روحی، روانی و جسمی جدی برای زنان ایجاد کند. فشارهای خانوادگی یکی از علل اصلی غم زدگی (depression) و خودسوزی و خودکشی زنان در کشورهای خاورمیانه است. وظیفه ما شکافتن و رو کردن این واقعیت های دردناک زندگی زنان است و بالاخره،

– به درستی اذعان میشود که احساسات ضد مسلمانان و دین اسلام در غرب پس از 11 سپتامبر رشد کرده است (این بحث را در بالا مفصل کرده ام). اما چاره مبارزه علیه این نژادپرستی تن دادن به زن ستیزی نیست. این دو مبارزه را باید همپا به پیش برد. قبل از هر چیز به عنوان زنان کانادایی – خاورمیانه تبار باید پرچم دار مبارزه علیه بنیادگرایان مذهبی اسلامی، مسیحی و یهودی باشیم. به مبارزین فمینیست غرب که علیه راست روان مسیحی و یهودی مبارزه میکنند بپیوندیم و جنبش زنان را علیه بنیادگرایی مذهبی تشویق کنیم و از آنها بخواهیم که جسورانه در مقابل گسترش قوانین مذهبی مانند قوانین شرعی در کانادا بایستند.

خلاصه و سخن آخر

مانند فاشیسم سالهای 1930 که تنها علیه یهودیان نبود، موج جنگ افروزی کنونی و زن ستیزی و نژادپرستی نهفته در آن، تنها مسلمانان، عربها و سایر مردم خاورمیانه را مورد حمله قرار نمیدهد. درست است که این گروهها آماج اولیه این حملات هستند، اما این جنگ افروزیها علیه همه مردم دنیاست، از جمله مردم آمریکای شمالی و اروپا. معمولاً عقیده بر این است که دمکراسی و دیکتاتوری مانعاً الجمع هستند، وجود یکی با دیگری مغایرت دارد. ولیکن اگر رابطه دمکراسی و دیکتاتوری را نه به شکل تقابل بلکه

به شکل دو پدیده که رابطه دیالکتیکی با یکدیگر دارند بنگریم، درمی یابیم که دمکراسی و دیکتاتوری با هم همزیستی دارند و در نهایت با هم در وحدت و تضاد قرار دارند. تجربه ساختن دولتهای دمکراتیک از اواخر قرن هیجدهم تاکنون به ما نشان داده است که دمکراسی به راحتی میتواند به دیکتاتوری و فاشیسم بیانجامد. در رژیم های بورژوا - دمکراتیک، حمله به دست آوردهای دمکراتیک به نوعی خارج از نرم و غیر منطقی محسوب میشود و آن را استثناهای تاریخی تلقی میکنند. اما اگر درکی مارکسیستی از مسئله دمکراسی داشته باشیم متوجه میشویم که ساخت دولتهای مدنی مدرن با رشد سرمایه داری گره خورده است. از این روست که تاریخ پیدایش دولتهای مدنی مدرن تاریخی پر از خشونت، جنوساید، نژادپرستی و زن ستیزی است.

این ادعا در مورد رابطه بین ساخت دولت بورژوا - دمکراتیک و خشونت و زن ستیزی و نژادپرستی مسائل بسیار مهمی را برای مبارزات زنان مطرح میکند. اگر دمکراسی یک پروژه ناتمام است، بنابراین به راحتی میتواند راهگشای بازگشت دیکتاتوری و فاشیسم باشد. قوانین اساسی، حقوق شهروندی، و هیچگونه قانون دیگری نمیتواند به تنهایی به مقابله با رشد دیکتاتوری و فاشیسم بپردازد.

از 11 سپتامبر 2001 تاکنون دولتهای آمریکا و کانادا با ایجاد رعب و وحشت و تهدید (از قبیل وحشت Anthrax، لغو پروازها از اروپا و آمریکا، انگشت نگاری از مردم خاورمیانه، اعلام خطرهای رنگارنگ و غیره) شهروندان خود را وادار کرده اند که حقوق شهروندی خود را در مقابل تامین امنیت از دست بدهند. گروه های حقوق بشر و حقوق مدنی به مقابله با این حملات دولتی علیه آزادیهای فردی پرداخته اند. مهمترین آزادیهایی که نظام دیکتاتوری را از نظام دمکراتیک متمایز میکند، امروز در خطر هستند. آزادی عقیده و بیان، آزادی مطبوعات و سایر وسائل ارتباط جمعی، آزادی گروه ها، تشکیلات و آزادی گردهمایی که پس از سالها مبارزه به دست آورده ایم، امروز به راحتی تحت عنوان «جنگ علیه تروریسم» از ما گرفته میشود.

در این شرایط است که قانون و سیاست های تنوع فرهنگی (Multiculturalism) که در شرایط عادی ممکن است از رشد عریان نژادپرستی و زن ستیزی جلوگیری کند، در شرائط بحرانی با شکست مواجه میشود و در نتیجه شاهد گسترش و ظهور شکل های نوینی از نژادپرستی و زن ستیزی میشویم. برای مقابله با این غول نژادپرستی و زن ستیزی ما به آموزش، آگاهی سیاسی و ذهنی و همبستگی تشکیلاتی نیاز داریم. کلاسهای درس زیادی در مورد جنوساید در دانشگاه ها وجود دارد، در این زمینه دائرة المعارف تالیف شده است و مجلات علمی منتشر میشوند. اینها دست آوردهای مهمی هستند، اما به قول گیبسون (Gibson) در جهت درستی از آنها استفاده نمیشود. (13) وی میگوید به عنوان مثال مطالعات مربوط به جنوساید یهودیان (Holocaust Education) فاقد آموزش در زمینه زدودن فاشیسم است. از این بحث میتوانیم استفاده کنیم و بگوییم که مبارزه علیه نژادپرستی ضد عرب و ضد اسلام با تدریس دروس «زنان و اسلام» و یا «شناخت مقدماتی اسلام» به جایی نمیرسد. اگر به ده پروسه اصلی «علائم خطر اولیه» که در بالا ذکر شد بنگریم، به راحتی میبینیم که بیشتر شرایط تبعیض نژادی و نهایتاً خطر جنوساید خیلی جدی وجود دارد. مردم خاورمیانه - تبار شهروند کانادا، آمریکا و اروپا در معرض جدی این خطر هستند. از این رو مبارزه علیه نژادپرستی و زن ستیزی باید تمام عرصه های آموزشی، قانونی، سیاسی، دولتی، مطبوعات، خانواده و غیره را در برگیرد. ولیکن این مبارزه اگر در جهت به هم ریختن و پایان دادن به پروژه «جنگ علیه تروریسم» نباشد، ناموفق خواهد ماند. یکی از قدم های اولیه در این جهت باید همبستگی زنان در راه پایان دادن به اشغال نظامی آمریکا در عراق و افغانستان باشد، نکته ای که نویسنده و فعال سیاسی شناخته شده هند، Arundhati Roy، در سخنان خود در گردهمایی World Social Forum در مامبی تاکید کرد. (14)

منابع

Shahzad Mojab(2000)"Vengeance and violence: Kurdish women recount the war,"Canadian-1

Woman Studies Journal. 19(4), Winter:89-94

Dean Neu and Richard Therrien(2003)Accounting for Genocide: Canada's Bureaucratic Assault on-2

Aboriginal People. Novo Scotia: Fernwood and London: Zed Books;Ward Churchill and Vander Wall

Agents of regression: The FBI's secret wars against the Black Panther Party and the American .(1988)

Indian Movements. Boston, MA:South End Press; and Ward Churchill(1994)Indians Are US? Culture

and Genocide in Native North America. Toronto: Between the Lines

Rudy Doom and Koen Vlassenroot(2002)"Early Warning and Conflict Prevention: Minerva's-3

(Wisdom," The Journal of Humanitarian Assistance([Http://www.jha.ca/articles/a022.htm](http://www.jha.ca/articles/a022.htm)

[Http://www.waronterrorismwatch.ca-4](http://www.waronterrorismwatch.ca-4)

Anai Rhoads(2003)"Racial and religious profiling: Background and statistics," Veriana. Org-5

.([Http://www.anarihoods.org/politics/profiling.html](http://www.anarihoods.org/politics/profiling.html))

.(Boycott Watch Website. [Http://www.boycottwatch.org/misc/muslim-Eids-Stamp.html-6](http://www.boycottwatch.org/misc/muslim-Eids-Stamp.html-6)

.Thobani, Sunera(2002)."War frenzy," Atlantis: A Women's Studies Journal. 27(1):5-11 -7

Andrea Dworkin(2002).”The women suicide bombers,” Feminista! 5(1), available on-8
www.feminista.com

”Nawal El-Saadawi(2004)”An Unholy Alliance-9
(<http://weekly.ahram.org.eg/2004/674/op2.htm>)

Suad Joseph(ed.)Gender and Citizenship in the Middle East. Syracuse, New York: Syracuse -10
University Press, 2000. Association for Middle East Women’s Studies, xvi(3&4): 24-25 and Shahrzad
Mojab(2003)”Fundamentalist, nationalist and Capitalist Wars: A Feminist Critique,” Against the

Current, November/December: 15-19&24

Syed Mumtaz Ali, The Canadian Society of Muslims(1994). The Review of the Ontario Civil-11
Justice Systems. The Reconstruction of the Canadian Constitution and the Case for Muslim
(<http://muslim-canada.org>)

Gibson, Rich, “Teaching about the Nazi Holocaust in the context of comprehending and-12
(overcoming Fascism,”(<http://eserver.org/clogic/4-1/Gibson.html>

”?Arundhati Roy(2004)”Do Turkeys enjoy thanksgiving-13
(<http://www.thehindu.com/2004/01/18/stories/2004011800181400.htm>)